

رضایت به جنایت

محمد هادی صادقی

دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شیراز

چکیده

رضایت قربانی به جنایت بر خویش، اگر چه در سلب وصف کیفری فعل جانی بدون تأثیر است، اما می تواند مانع ثبوت حق قصاص و یا موجب اسقاط آن گردد؛ زیرا این حق بدو به ملکیت مجنی علیه در می آید و پس از آن به نحو ارث به اولیای دم می رسد. از این رو قربانی در اسقاط آن مقدم خواهد بود. به علاوه با توجه به عمد بودن جنایت مسبوق به رضایت، ثبوت دیه نیز منتفی است و جانی صرفاً در ازای فعل ارتكابی و نه نتیجه حاصل (جنایت) محکوم به تعزیر می گردد.

کلیدواژه‌ها: جنایت، رضایت، مجنی علیه، قصاص، دیه

۱- مقدمه

بنابر قواعد کلی حاکم بر حقوق جزا، ارتکاب جرم به درخواست مجنی علیه و با اعلام رضایت قبلی وی، مانع اعمال قوانین کیفری نمی شود و مسئولیت مجرم را منتفی نمی سازد. با وجود این و به رغم آنکه اصل بر عدم سببیت رضایت بزه دیده در جواز جرم و عدم ضمان مرتکب است، گاه با توجه به طبیعت و ماهیت جرائم ارتكابی، موارد استثنائیز پذیرفته و توجیه شده است.

چنانچه مجرم با اقدام خویش، حقوق فرد یا افراد خاصی را به طور مستقیم هدف نگرفته و از این جهت جنبه عمومی یا حق الهی جرم غلبه داشته باشد، دخالت اراده کسانی که خود را بزه دیده تصور می کنند در اباحه کنش جنایی یا اسقاط واکنش، فاقد کمترین اثر است و از این رو بررسی رضایت سابق بزه دیده به قربانی واقع شدن و حدود تأثیر آن در ماهیت فعل ارتكابی و نیز ضمان ناشی از نتایج آن به جراثمی که در زمره حقوق مردمی (حق الناس) قلمداد شده اند، منحصر بوده،



جرائم واجد حقوق خداوندی را شامل نمی‌گردد.

در این گونه جرائم (حقوق الناس) نیز گاه فقدان رضایت، از عناصر اساسی تکوین جرم محسوب می‌شود؛ به نحوی که تحقق آن مستلزم عدم تمایل بزه دیده در وقوع فعل ارتكابی علیه خویش است و این در مواردی است که هدف اساسی در جرم انگاری رفتار، تضمین حقوق اشخاص و حمایت از اراده آنها در استیفای آن حقوق باشد.

بر این مبنا، ارتكاب اعمالی مانند هتك منزل غیر، سرقت، تخریب و ...، چنانچه مسبوق به رضایت مالک باشد، جرم شمرده نخواهد شد، چرا که وجود رضایت اصولاً موجب اباحه فعل ارتكابی، بلکه مانع تحقق جرم می‌گردد.

به بیان دیگر، تعدی به مالکیت غیر با اظهار رضایت مالک در واقع به نوعی استیفای غیر مستقیم حق، از سوی مالک است؛ زیرا آنچه انجام شده؛ نوعی از انواع تصرف در حق است که به تبع مالکیت از پیش ثابت بوده است. از این رو تصرف و دخالت در مالکیت غیر با وجود رضایت، تجاوز و تعدی قلمداد نمی‌شود، بلکه اقدام انجام شده به تصرف در مال^{۲۰} و استیفای حق مالکیت تحول می‌یابد.

لکن در غیر موارد مذکور، گاه رضایت معتبر و مؤثر مجنی علیه موجب زوال وصف مجرمانه از فعل ارتكابی شده، با رعایت شرایط مقرر به عنوان یک عامل توجیه کننده، در اباحه کنش جنایی مؤثر واقع می‌شود؛ چنان که بیمار با اظهار رضایت خویش، تصرف پزشک در نفس خود و اقدام به جرح و درمان را در حدود متعارف و مشروع تجویز کرده، آن را مباح می‌سازد.

در این صورت آیا می‌توان حکم مذکور را که دلالت بر تأثیر رضایت مجنی علیه در اباحه جرم دارد، منحصر به موارد وجود شرایط فوق ندانست و آن را به همه انواع جنایات تسری داد؟ به عبارت دیگر، آیا اثبات رضایت مجنی علیه در قتل و یا جراحات و صدمات مادون نفس در غیر موارد مشروع می‌تواند به عنوان دفاع، جانی را از کیفر قصاص و نیز دیه برهاند؟

در این مقاله تلاش می‌شود ضمن ارزیابی فقهی و حقوقی تأثیر رضایت قربانی در جنایات، موضوع از نظر احکام تکلیفی و وضعی - که یکی به وصف جزایی فعل ارتكابی و دیگری به ضمان ناشی از نتایج حاصل از آن معطوف است - مورد بررسی قرار گیرد.



۲- عدم تأثیر رضایت در حکم تکلیفی

برخی با تأکید بر تلقی خاصی که از حقوق بشر اراده کرده‌اند، تصمیم‌گیری درباره مرگ و نیز هرگونه تصرف در نفس را از حقوق افراد محسوب کرده، رضایت را مزیل وصف مجرمانه جنایت شمرده‌اند و بر این اساس، انتخاب زمان و چگونگی مردن را از تبعات حق حیات محسوب کرده، قائل به جواز خودکشی شده‌اند [۱، ص ۷۲].

غالب حقوق‌دانان، مبانی نظری این گروه را مردود شمرده، رضایت را فاقد هرگونه تأثیر در اباحه جنایت دانسته‌اند؛ زیرا "حیات" حق مقدسی است که به دلیل منشأ الهی‌اش، انسان در تعرض به آن اختیاری ندارد. این حق متعلق به فرد نیست، بلکه فراتر از خواست و اراده او است. به علاوه به دلیل ارتباط حق حیات با کیان اجتماعی و قوام و دوام آن، استمرار زندگی انسان و بقای حیات، حق جامعه و حق فرد محسوب می‌گردد و از این نظر که صدمه به افراد، در واقع جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آثار آن در حیات اجتماعی منعکس می‌گردد، جرائم مربوط به حمایت از حیات انسان را در زمره حقوق عمومی قلمداد کرده‌اند و بنابراین، هدف از کیفر این‌گونه جرائم، حفظ نظم عمومی و صیانت از حیات اجتماعی بوده، تأثیر تمایل بزه دیده در توقف این مصلحت غیر قابل توجیه و پذیرش است؛ زیرا با توجه به آمره بودن قوانین کیفری، شایسته نیست مجنی علیه در جهت جلب منافع خود، اجرای قواعد مذکور را مختل سازد.

بر این اساس هیچ کس نمی‌تواند درخواست قربانی را عامل توجیه جنایت خویش بداند؛ چرا که از طرفی هیچ کس حق ندارد به دیگری اجازه دهد متعرض نفس وی شود و از سوی دیگر، انگیزه جانی در تأمین تمایل مجنی علیه فاقد تأثیری است که سلب وصف مجرمانه را موجب گردد.

حقوق‌دانان اسلامی موضوع رضایت در جنایات را غالباً ضمن بررسی اکراه در قتل مورد توجه قرار داده‌اند؛ زیرا اکراه دیگری بر قتل خود (اکراه کننده) علاوه بر اکراه، متضمن اذن و رضایت اکراه کننده بر مرگ خویش است [۲، ج ۱، ص ۸۸]. از این رو در تعلیل فتاوی خود درباره این صورت از اکراه به موضوع رضایت نیز پرداخته‌اند. این نویسندگان به طور کلی درخواست و رضایت مجنی علیه را در رفع ممنوعیت جنایت فاقد اثر دانسته، تقاضای مرگ از دیگری را موجب جواز قتل شمرده‌اند [۳، ج ۲، ص ۲۸۲]، اگرچه این درخواست همراه با تهدید و اکراه باشد؛ زیرا



اذن به قتل، حرمت آن را مرتفع نمی‌کند [۲، ج ۱۵، ص ۸۸؛ ج ۴، ص ۹۷۶] و تعدی و عدوان مرتکب نسبت به نفس محترم را منتفی نمی‌سازد. از این رو جانی، بدون تردید به رغم رضایت مجنی‌علیه همچنان مجرم و گناهکار است [۵، ج ۲، ص ۱۹۶؛ ج ۶، ص ۲، ص ۲۴۱؛ ج ۷، ص ۱۳، ص ۲۹۶؛ ج ۸، ص ۲، ص ۱۶] و محکوم به مجازات تعزیری می‌گردد.

این ممنوعیت در جنایات مادی و نفس نیز جاری است و رضایت شخص در جنایت بر اطراف موجب مشروعیت و جواز فعل نمی‌گردد، هر چند این اقدام به انگیزه‌های مذهبی و در مقام عزاداری شهادت بزرگان دین باشد.

حقوقدانان اسلامی این حکم را فاقد ایراد دانسته در آن اختلاف نکرده‌اند، بلکه برخی بر آن ادعای اجماع دارند، زیرا اذن و رضایت بزه دیده، حرمت و ممنوعیت حاصل از نهی خداوند - که مالک حقیقی انسان است - را متزلزل نمی‌سازد [۸، ج ۲، ص ۱۶؛ ج ۹، ص ۴۲، ص ۵۳].

با وجود این، برخی، اجابت درخواست متقاضی مرگ را در شرایطی خاص جایز شمرده بر این باورند که هرگاه شخص به شیوه‌ای سخت و دردناک به مرگ محکوم شده باشد، چنانچه در اثنا اجرای حکم، اقدام به مرگ خویش را از عابران مطالبه کند، اقرب، عدم حرمت جنایت بر او است؛ زیرا تسریع در مرگ، موجب عدم تطویل درد و رنج او می‌شود و قتل وی در واقع تخفیف و مساعدت نسبت به درخواست کننده قلمداد می‌گردد. این جواز، علاوه بر لزوم رضایت مجنی‌علیه، مشروط به قطعیت حدوث مرگ، به دنبال رنج و ناراحتی شدید او است [۱۰، ج ۸، ص ۳۹۱].

قوانین جزایی ایران نیز با تکیه بر منابع شرعی، رضایت را فاقد خصوصیتی دانسته‌اند که بتواند در سلب و صف مجرمانه فعل جانی مؤثر واقع شود. اگرچه رضایت به برخی تصرفات در نفس، چنانچه به عنوان معالجه و درمان و در حدود متعارف و مشروع انجام گیرد، عاملی در توجیه کنش جنایی خواهد بود. از این رو توقف جواز فعل جانی در این شرایط بر درخواست شخص و علاوه بر آن به وجود شرایط دیگر، حکایتگر عدم کفایت رضایت در دفع عنوان کیفری فعل جانی است؛ چنان که ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد:

«اعمال زیر جرم محسوب نمی‌شوند: ۱... ۲... هر نوع عمل جراحی یا طبیبی مشروع که با رضایت شخص یا اولیا یا سرپرستان یا نمایندگان قانونی آنها و رعایت موازین فنی و علمی و

نظامات دولتی انجام شود. در موارد فوری اخذ رضایت ضروری نخواهد بود....».

بنابر این رضایت به مرگ و تقاضای خاتمه بخشیدن به حیات و یا ایراد صدمه و جنایات مادون نفس، اصولاً در ماهیت مجرمانه فعل مرتکب تأثیری ندارد، زیرا رضایت مجنی علیه صلاحیت و قابلیت سلب وصف جزایی فعل ارتكابی را ندارد و موجب اباحه اقدام جنایتکار نمی‌گردد و هیچ یک از اجزا و عناصر لازم در تکوین جرم صدمه بر تمامیت جسمانی را منتفی نمی‌سازد. به علاوه از آنجا که انسان بر اتلاف نفس خویش تسلطی ندارد و فاقد حق هر نوع تصرف در نفس و اضرار به آن است، شخص نمی‌تواند حق مفقود را از طریق رضایت و اذن به دیگری منتقل کرده، موجب جواز صدمه و قتل خود گردد؛ زیرا اذن دهنده خود نمی‌تواند عمل مورد درخواست را علیه خویش مرتکب شود [۱۱، ج ۱۶، ص ۱۳]. از این رو رضایت مجنی علیه در چنین مواردی غیر صحیح و غیر نافذ خواهد بود.

۳- تأثیر رضایت در حکم وضعی

اگر چه رضایت در سلب وصف مجرمانه فعل جانی در جنایت بر نفس و اطراف اصولاً هیچ تأثیری ندارد و حکم تکلیفی آن را دگرگون نمی‌سازد، اما از آنجا که ثبوت ممتنعیت فعل، مستلزم ثبوت ضمان نسبت به نتیجه نخواهد بود، در حدود تأثیر درخواست مجنی علیه در ضمان ناشی از نتیجه حاصل، آرای متفاوتی ابراز شده است.

حقوق‌دانان اسلامی با تفکیک قتل از جنایات مادون نفس بر این باورند که در جنایت بر اطراف، با وجود رضایت سابق، قصاص و دیه منتفی است؛ زیرا مجنی علیه خود اذن به اتلاف عضو داده است؛ همچنان که اگر مالک، در اتلاف مالش به دیگری اذن دهد، ضمانی متوجه متلف نخواهد بود [۱۲، ج ۱۸، ص ۳۹۷؛ ۱۳، ج ۷، ص ۱۸]؛ زیرا حق حادث از جنایت بر اطراف متعلق به مجنی علیه است و با اسقاط آن به اذن و رضایت ابتدایی، این حق ساقط می‌گردد. بنابر این حکم به جنایت بر اطراف بر همان روشی است که در خصوص تلف اموال جریان دارد [۱۱، ج ۱۶، ص ۹۰] و همچنان که حرمت اموال به اعتبار حق و مالک نسبت به آنها است و با رضایت وی این حق منتفی می‌گردد، ضمان ناشی از جنایات مادون نفس وقتی مسبوق به رضایت باشد نیز ساقط



می‌گردد [۱۴، ج ۷، ص ۲۳۶].

بدیهی است نفس ضمان جانی، نافی وصف مجرمانه فعل نیست و جز در مواردی که درخواست مجنی‌علیه مبتنی بر مصلحت درمان و علاج بیماری باشد، اقدام به آن حرام و ممنوع شمرده می‌شود [۱۵، ج ۱، ص ۱۱۴]؛ چنان که گفته شده: "... زخم زدن بر بدن دیگری جایز نیست، اگر چه خودش اذن بدهد، مگر در مقام علاج او جاع، و بر فرض زدن، دیه ثابت نیست، چون عمد است و در عمد، قصاص است، نه دیه و ثبوت قصاص هم چون به اذن بوده معلوم نیست، مگر در غیر بالغ که اذن او مؤثر نیست و اذن ولی هم ثمر ندارد. پس از برای غیر بالغ حق القصاص ثابت است [۱۶، ج ۲، ص ۶۹].

در خصوص ضمان قاتل در صورت رضایت مقتول به جنایت بر نفس اختلاف شده است. برخی قائل به عدم تأثیر رضایت در حکم وضعی و تکلیفی جنایت شده، رأی به قصاص جانی داده‌اند و گروهی دیگر به رغم تأکید بر حرمت فعل جانی، اذن بزه دیده را دارای نقشی اساسی در ضمان مرتکب نسبت به جنایت دانسته‌اند.

۳-۱- عدم اسقاط قصاص

گروهی از حقوق‌دانان اسلامی از آن جهت که اذن مجنی‌علیه را در اباحه جنایت و رفع وصف عدوان از فعل مرتکب مؤثر ندانسته‌اند، این نحو از جنایت را با صدمه بردیگری - چنانچه مسبوق به اذن نباشد - یکسان شمرده‌اند [۳، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ۱۷، ج ۴، ص ۵۶۷؛ ۱۸، ج ۵، ص ۶۵۵]؛ زیرا با انتفای تأثیر اذن، نهی از قتل همچنان باقی بوده، فعل مرتکب مشمول عموم ادله قصاص می‌گردد. به علاوه، ثبوت حق اسقاط قصاص به اذن، برای مجنی‌علیه معلوم نیست [۷، ج ۱۳، ص ۳۸۹؛ ۹، ج ۴۲، ص ۵۳]؛ زیرا انسان بر اطلاق نفس خویش سلطه‌ای ندارد تا رضایت وی به اطلاق - برخلاف آنچه درباره اموال مطرح است - مؤثر در اسقاط ضمان باشد. بنابراین از آنجا که این اذن، خود گناه و جرم محسوب می‌شود و از این جهت بلا اثر و ملحق به عدم است [۱۴، ج ۷، ص ۲۳۶]؛ ظاهر، ثبوت حق قصاص برای اولیای دم به رغم رضایت سابق مجنی‌علیه است [۸، ج ۲، صص ۱۶-۱۷؛ ۱۹، ج ۴، صص ۴۰۷-۴۰۸].



برخی در تعلیل عدم تأثیر اذن در سقوط قصاص گفته‌اند: اولاً پذیرش تأثیر رضایت، مستلزم اسقاط مالیم یجب است که به حکم عقل، محکوم به بطلان است [۲۰، ج ۲، ص ۴۲]؛ زیرا حق قصاص اصولاً پس از وقوع قتل ثبوت می‌یابد و قبل از مرگ برای مقتول و اولیای دم حقی ثابت نشده است تا امکان اسقاط آن فراهم گردد.

ثانیاً ثبوت حق قصاص برای ورثه مقتول از باب ارث نیست، بلکه قصاص، حقی است که ابتدائاً برای ورثه مقتول به عنوان اولیای دم ثبوت می‌یابد. این رأی به این آیه از قرآن کریم مستند است که می‌فرماید: «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء/ ۳۳). از این رو تسلط اولیای دم بر قصاص به صورت ابتدایی برای آنها جعل شده است. به عبارت دیگر، حق قصاص پس از مرگ به وارث تعلق می‌گیرد، نه مقتول، تا بر نحو ارث به اولیای دم برسد [۲۱، ج ۵، ص ۲۵۱].

بنابر این مقتول، اذن در اسقاط آنچه را مستحق آن نیست، نخواهد داشت [۱۰، ج ۸، ص ۳۹۱] و اقدام وی در اسقاط حق قصاص با اظهار رضایت، در واقع اسقاط حق غیر قلمداد می‌گردد؛ زیرا پذیرش تأثیر اذن، با حق غیر، منافات دارد و بی اعتبار است [۱۱، ج ۲۴، ص ۹۱].

به علاوه از آنجا که حق قصاص بدل نفس مقتول قلمداد می‌گردد، اسقاط آن قبل از مرگ با اعلام اذن و رضایت، مستلزم اجتماع عوض و معوض (نفس و بدل آن) در یک طرف خواهد بود که مانند اجتماع ثمن و مثنی و نیز اجرت و منفعت برای اجیر، باطل و بلا اثر است. بنابراین، رضایت، همچنان که در جرائمی مانند زنا به طور کلی بدون اثر است در جرم قتل نیز از علل موجهه جرم و رافع ضمان محسوب نشده، مرتکب محکوم به قصاص می‌گردد [۲۲، ج ۴، ص ۱۱].

۳-۲. سقوط قصاص

برخی رضایت قربانی جنایت را در حکم وضعی آن مؤثر دانسته، قائل به عدم ثبوت قصاص شده‌اند. به موجب این نظر که به قول مشهور فقها نسبت داده شده [۷، ج ۱۲، ص ۳۹۷] درخواست بیمار، موجب اسقاط حق وی نسبت به قصاص می‌شود و پس از مرگ، اولیای دم نمی‌توانند تقاضای قصاص کنند [۴، ج ۴، ص ۹۷۶، ۵، ج ۲، ص ۱۹۶؛ ۶، ج ۲، ص ۲۴۱؛ ۲، ج ۱۵، ص ۸۸]؛ زیرا حق وارث، فرع بر حق بزه دیده است [۷، ج ۱۲، ص ۳۹۷؛ ۹، ج ۲، ص ۴۲؛ ۵۳] و همچنان که ولی دم می‌تواند



قصاص را ساقط کند، به طریق اولی مجنی علیه نیز استحقاق این اسقاط را دارد و بلکه بیش از دیگران شایسته این امر است [۲۳، ج ۲۶، ص ۲۳].

ابتنای این رأی بر وجوب ابتدایی قصاص در حق مجنی علیه است [۸، ج ۴۱، ص ۲۴۸]؛ به طوری که این حق در آخرین جزء از حیات، برای وی ثبوت یافته و اولیای دم فقط پس از مرگ مجنی علیه در استیفای این حق ولایت می یابند [۱۴، ج ۷، ص ۲۴۸].

به عبارت دیگر، حق قصاص، اولاً و بالذات حق مقتول است که بر نحو ارث به وارث منتقل می شود؛ چنان که در خصوص دیه نیز به همین صورت است، به طوری که به استفاد مدارک موجود، امر دیه به دست بیمار سپرده شده و در امور استعلاجی و درمانی، نص و اجماع بر جواز برائت طیب به وسیله بیمار - نسبت به مرگ احتمالی ناشی از اقدامات درمانی - دلالت دارد. به علاوه از آنجا که دیه، بدل قصاص است، حکم قصاص نیز مانند دیه خواهد بود و همچنان که مجنی علیه می تواند قبل از حدوث جنایت، دیه را ساقط کند، حق اسقاط قصاص را نیز دارد. از این رو ایرادات وارد، مبنی بر عدم ثبوت حق قصاص برای مجنی علیه قبل از مرگ و نیز پس از آن، به این دلیل که وی فاقد اهلیت در تملک این حق است، در برابر ظواهر ادله شرعی غیر قابل اعتنا خواهد بود [۲۴، ص ۶۵].

بنابر این طلب کننده مرگ، حق خود را با این نحو از مطالبه و اذن، اسقاط کرده و پس از آن، وارث بر جانی سلطه ای نخواهد داشت.

همچنین تمسک به عمومات ادله قصاص و ممنوعیت قتل، به این استدلال که عدم سلطه انسان بر تلف نفس خویش، مانع تأثیر اذن در اسقاط ضمان است، غیر قابل توجیه به نظر می رسد؛ زیرا قتل نفس، واجد دو حیثیت متفاوت است که یک وجه آن، حق خداوندی است، از آن جهت که خداوند تعالی به عدم جواز اتلاف نفس حکم کرده است و وجه دیگر آن، حق الناس است که موجب ثبوت قصاص یا دیه نفس می گردد. بدون تردید، عدم تأثیر اذن، معطوف به حیثیت حق الهی جنایت بوده، جنبه حق الناسی آن را شامل نمی گردد؛ زیرا انسان نسبت به نفس خویش و اعضا و جوارح و افعال خود مالکیت ذاتی دارد و همچنان که قابلیت اسقاط از ویژگیهای حقوق الناس است در مانحن فیه نیز رضایت مجنی علیه موجب سقوط حق قصاص و دیه

می‌گردد [ج ۲۳، ص ۲۶؛ ج ۱۵؛ ص ۱، ج ۱۶۲]؛ زیرا در واقع مجنی‌علیه، اذن و رضایت در اطلاق حق خویش داده است، به همان نحو که در خصوص اطلاق مال، با وجود رضایت مالک، مسئولیتی متوجه تلف‌کننده مال نیست [ج ۱۸، ص ۵، ج ۱۱۰].

مضافاً اینکه قیاس اذن در جنایت به رضایت در زنا نیز غیر قابل پذیرش است؛ زیرا در اینجا سخن در حرمت و ممنوعیت فعل نیست، بلکه موضوع درباره حق مقتول نسبت به نتیجه حاصل از فعل از قصاص و دیه است؛ هر چند وصف مجرمانه فعل مرتکب به اذن زوال نیافته باشد. در واقع دفع قصاص از جانی در مانحن فیه، مانند سقوط مهر المثل و ارش البکاره به اذن زانیه در زنا است [ص ۲۴، ج ۶۶].

بنابراین اگر چه اذن موجب اباحه فعل مجرمانه نشده، عدوان را مرتفع نمی‌سازد، اما این امر مستلزم عدم امکان اسقاط قصاص که حق مقتول و به تبع آن حق ورثه است نخواهد بود؛ زیرا ممنوعیت قتل، ناشی از حکم الهی است که با رضایت ساقط نمی‌شود، در حالی که قصاص حقی است که به نیابت از مقتول به وارث تعلق می‌گیرد و از این رو با رضایت مقتول یا اسقاط ورثه ساقط می‌گردد [ص ۲۵، ج ۲۰-۲۱؛ ج ۲۶، ص ۴، ج ۲۱۵].

به علاوه با توجه به تردید در دخول مورد در عموم ادله قصاص [ج ۹، ص ۴۲، ج ۵۳] و نیز با عنایت به اصل برائت و لا اقل با وجود شبهه ناشی از وجود رضایت و تمسک به قاعده درء قصاص ساقط است [ج ۱۳، ص ۷، صص ۱۸-۱۹]؛ چنان که جمهور فقهای اهل سنت نیز بر این امر اتفاق کرده‌اند [ج ۹، ص ۴۲، ج ۵۳؛ ج ۲۲، ص ۴، ج ۱۵؛ ج ۱، ص ۱۶۲؛ ج ۲۴، ص ۶۵].

هر چند به موجب این رأی، ارتکاب جنایت به درخواست مجنی‌علیه موجب قصاص نمی‌گردد، لکن در تبدیل قصاص و عدم ضمان دیه آرای متفاوتی ابراز شده است.

برخی بر این باورند که رضایت سابق، تنها در سقوط قصاص مؤثر است و مانع ضمان دیه نمی‌شود؛ زیرا چنانکه گفته شد، اذن، موجب اباحه در جنایت بر نفس نمی‌شود، بلکه شبهه ناشی از رضایت ابتدایی، فقط کیفر قصاص را منتفی می‌سازد [ج ۱۱، ص ۲۴؛ ج ۲۷؛ ص ۳، ج ۲۸؛ ص ۲، ج ۱۵؛ ج ۱، ص ۱۶۲] و دفع قصاص با وقوع شبهه، مانع وجوب دیه نمی‌گردد [ج ۱۴، ص ۷، ج ۲۳۶؛ ج ۱۵، ص ۲، ج ۵۱۶]. بنابراین، هر چند جنایت



بر اطراف با وجود رضایت مجنی علیه، ملحق به احکام مربوط به اذن در تلف مال است و جانی هیچ گونه مسئولیتی از قصاص و دیه نخواهد داشت، اما رضایت در قتل از اذن در جنایت بر اطراف متمایز است و به رغم دفع قصاص، جانی محکوم به پرداخت دیه می‌گردد [ج ۷، ص ۱۸۰].

منشأ اختلاف درباره وجوب دیه به چگونگی ثبوت آن برای اولیای دم بازگشت دارد؛ زیرا اگر دیه، ابتداء در حق ورثه ثبوت یابد، بزه دیده در آن حقی ندارد تا به رضایت خود اقدام به اسقاط آن کند؛ در حالی که اگر وجوب حق اولیای دم، ناشی از انتقال دیه بر نحو ارث و بعد از ثبوت آن در حق مجنی علیه باشد، اذن وی، موجب اسقاط دیه نیز می‌گردد [ج ۱۲، ص ۱۸، ج ۳۹۷، ص ۲۲، ج ۴، ص ۱۱].

با وجود این، برخی، صرف نظر از اختلاف مذکور در چگونگی انتقال دیه، ضمن تصریح به تأثیر رضایت در دفع قصاص، به طور مطلق بر وجوب دیه نظر داده‌اند [ج ۴، ص ۵۰].

۳-۳- سقوط ضمان

بسیاری از فقیهان بر این اعتقادند که رضایت سابق مجنی علیه موجب رفع مسئولیت جانی از قصاص و دیه می‌گردد؛ زیرا دیه، پس از ثبوت در ملکیت مقتول، بر نحو ارث به اولیای دم انتقال می‌یابد [ج ۱۳، ص ۷، ج ۱۸، ص ۱۸] و از آنجا که مسئولیت ناشی از جنایت در واقع حقی است که بدل نفس مجنی علیه محسوب شده، این حق به اسقاط دارنده آن ساقط می‌شود. به موجب این رأی، مقتول، همزمان با خروج روح از بدن نسبت به بدل نفس خویش استحقاق می‌یابد [ج ۹، ص ۴، صص ۱۱ و ۵۰]، به نحوی که در آخرین جزء از حیات و به طور ابتدایی، دیه در حق وی ثابت می‌گردد [ج ۲۲، ص ۴، ص ۵۰].

به علاوه شبیه اجتماع عوض و معوض در یک طرف نیز در اینجا منتفی است؛ زیرا ترتیب بین بدل نفس و مرگ مانند ترتیب علت بر معلول، ترتیب ذاتی است، نه زمانی. همچنین همزمانی از هاق نفس با عوض آن، منافاتی با ترتیب یکی بر دیگری ندارد و مجنی علیه می‌تواند مقلون مرگ خویش، استحقاق ملکیت عوض نفس خود را بیابد [ج ۹، ص ۳۹، ج ۴۶، ص ۲۹، ج ۷، ص ۱۹۵].

از این رو دیه نیز در حکم مال مقتول است [ج ۴، ص ۸۱۶، ج ۵، ص ۱، ج ۳۹۱] و بر این اساس از محل آن، ابتدا وصایای مجنی علیه و دیون وی پرداخت می‌شود و مازاد بر آن، مانند سایر اموال مقتول به بازماندگان می‌رسد [ج ۲۰، ص ۳۶۸، ج ۹، صص ۴۴-۴۵، ج ۲، ص ۵۲].



این رأی مستند به روایات متعددی است که بر دخول دیه در ماترک دلالت دارد [ج ۳۱، ص ۸۲، ص ۱۱۱ و ج ۱۷، ص ۳۹۷ و ج ۱۲، ص ۳۷۲ و ج ۱۹، ص ۹۲]. به علاوه گروهی آن را قول عموم فقها دانسته بر آن ادعای اجماع کرده‌اند [ج ۲۳، ص ۲۴، ص ۴۳۹].

بنابر این تردید برخی در ملکیت مجنی علیه نسبت به دیه، به دلیل فقدان اهلیت مقتول در تملک، و تأخر ثبوت آن بر حیات، ضمن آنکه اجتهاد در مقابل نص قلمداد می‌گردد [ج ۲۳، ص ۲۴، ص ۴۴۰؛ ج ۳۹، ص ۴۵] به دلایل مذکور قابل دفع است.

۳-۴- عدم ثبوت ضمان

به موجب این رأی، رضایت در جنایات به طور کلی مانع ثبوت ضمان است، نه موجب سقوط آن. به عبارت دیگر، اذن مجنی علیه موجب می‌گردد جنایت مقتضی ضمان نشود و اساساً ثبوت حق و تعلق آن به مجنی علیه را منتفی سازد.

بنابر این رضایت نمی‌تواند عامل اسقاط حق قصاص یا دیه گردد؛ زیرا اسقاط ضمان، فرع بر ثبوت آن است، در حالی که به وجود اذن، حقی از قصاص و دیه ثبوت نمی‌یابد تا سخن در چگونگی اسقاط آن باشد، چنان که برخی تأثیر اخذ برائت در عدم ضمان طیب را نیز به دلیل تأثیر آن در سقوط اثر فعل در اقتضای دیه دانسته‌اند، نه اسقاط دیه [ج ۸، ص ۲، ص ۲۱۹]. بر این اساس در حکم مذکور، تفاوتی بین رضایت در تلف نفس با رضایت در جنایت مآدون نفس نیست [ج ۱۲، ص ۱۸، ص ۲۹۷] و احکام آن ملحق به اذن در تلف مال است.

۳-۵- تأثیر رضایت از نظر قوانین موضوعه

مقررات جزایی غالب کشورها نسبت به تأثیر رضایت مجنی علیه در ارتکاب جنایت ساکت هستند و مورد را ملحق به احکام خودکشی یا قتل قلمداد کرده‌اند.

در برخی از نظامهای حقوقی، صورتهای خاصی از رضایت را وقتی از سوی بیمار لا علاج برای رهایی از رنج شدید بیماری ابراز می‌شود، در جواز فعل پزشک مؤثر دانسته‌اند. در آمریکا تنها ایالت ارگان به پزشکان اجازه داده تا تحت شرایط مشخص به بیمارانشان خود در



مقام خودکشی مساعدت کنند.

مجلس سنای هلند نیز در سال ۲۰۰۱ لایحه‌ای را از تصویب گذراند که اعلام رضایت بیمار را در شرایط فوق موجب عدم مجازات پزشکان نسبت به جنایت مسبوق به درخواست می‌داند. قانون جزای لبنان بزه دیده را صرفاً در سلب وصف جزایی جرائمی مؤثر می‌داند که منشأ جرم انگاری آنها حمایت از خواست و اراده افراد بوده است.

بنابراین در مواردی مانند تخریب و اتلاف مال غیر که با وجود رضایت، علت جرم انگاری رفتار مفقود می‌گردد، اعمال کیفر نیز منتفی خواهد بود؛ لکن در دیگر جرائم، مانند جنایات، رضایت مجنی علیه بدون تأثیر قلمداد شده است؛ اگرچه به موجب ۵۵۲ همین قانون، رضایت در قتل از موجبات تخفیف شمرده شده است.

حقوق جزای سوریه نیز طی ماده ۵۳۸ قانون عقوبات، رضایت مجنی علیه را صرفاً به عنوان عامل مخففه کیفر پذیرفته است.

در فرانسه، دکترین، رویه قضایی و قوانین کیفری در مورد عدم تلقی رضایت زیان دیده به عنوان عامل توجیه کننده جرم در قتل و صدمات جسمانی هم عقیده هستند [۳۲، ج ۱، ص ۵۱۴]. اما قانونگذار ایرانی در هیچیک از مواد قانونی به تأثیر رضایت مجنی علیه در ضمان جانی تصریح نکرده، لکن عقو جانی به وسیله بزه دیده را قبل از مرگ، مسقط قصاص شمرده است. به موجب ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی: «چنانچه مجنی علیه قبل از مرگ، جانی را از قصاص نفس عفو نماید، حق قصاص ساقط می‌شود و اولیای دم نمی‌توانند پس از مرگ او مطالبه قصاص نمایند».

این حکم که با نظر بسیاری از فقیهان اسلامی موافقت دارد [۱۲، ج ۱۸، ص ۴۸۳؛ ۲۷، ج ۳، ص ۱۰۳؛ ۳۲، ج ۲، ص ۱۱؛ ۱۸، ج ۵، ص ۶۴۳] از آن جهت که از مصادیق اسقاط مالیم یجب شمرده شده، مخالفت برخی از برانگیخته است [۱۳، ج ۷، ص ۱۰۸؛ ۲۴، ج ۵، ص ۲۶۳]. در حالی که اسقاط بعد از وجود سبب و قبل از وجوب، صحیح است و ایرادی بر آن وارد نیست؛ زیرا هر چند قتل در حال، محقق نیست، اما سبب پیدایش آن، یعنی جرح منجر به مرگ، موجود است و در اصول شرع، سبب منجر به امری جانشین آن امر می‌شود. از این رو با احراز سبب وجود قتل، عفو که تعجیل در حکم بعد از



وجود سبب آن است، جایز خواهد بود [۱۴، ج ۷، ص ۲۴۸؛ ۲۰، ج ۲، ص ۴۲].

اگرچه تسری حکم ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی به رضایت مجنی علیه مشکل به نظر می‌رسد، اما با توجه به مبنای مشترک هر دو حکم و به ویژه با عنایت به پذیرش ثبوت ابتدایی حق قصاص و دیه برای مجنی علیه در ماده ۲۶۸ و اولویت او در اسقاط قصاص نسبت به اولیای دم می‌توان از باب وحدت مناط، نظریه تأثیر رضات در سقوط ضمان جانی را نقویت کرد، زیرا اذن در ابتداء مانند عفو در انتها است.

بنابراین رضایت قربانی در انجام جنایت، ضمان جانی نسبت به قصاص و دیه را منتفی می‌سازد؛ هر چند مرتکب به جهت انجام امر ممنوع، محکوم به تعزیر می‌گردد. اگرچه قانونگذار در این باره حکم خاصی را پیش‌بینی نکرده، اما اعمال تعزیر را منوط به احراز عناوین دیگر مذکور در ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی کرده است.

۴- نتیجه‌گیری

رضایت در جنایات اصولاً و به تنهایی در توجیه رفتار مجرمانه و عدم ضمان مرتکب فاقد هرگونه اثر است، مگر آنکه در انطباق با شرایط مذکور در بند ۲ ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی، رضایت به تصرفاتی داده شود که مشروع هستند و مانند طبابت و جراحی، مبتنی بر مصالح عقلایی و بر نحو متعارف صورت می‌گیرند.

بنابراین صرف رضایت در جنایات فاقد صلاحیتی است که بتواند از موجبات زوال وصف جرم تلقی شود؛ اما رضایت قربانی می‌تواند عاملی مهم در تحول حکم وضعی جنایت محسوب گردد. تأثیر درخواست مجنی علیه در عدم ضمان جانی نسبت به جنایات مادی و نفس مورد اتفاق حقوقدانان اسلامی است، اگرچه در تأثیر تقاضای مرگ از دیگری در مسئولیت قاتل اختلاف شده است.

به علاوه قائلین به عدم ضمان مرتکب نیز در چگونگی این تأثیر و کیفیت دخالت رضایت مجنی علیه در مسئولیت جانی دیدگاه‌های متفاوتی ابراز داشته‌اند. برخی درخواست قربانی را مسقط ضمان دانسته‌اند، در حالی که باید گفت رضایت اساساً مانع ثبوت مسئولیت مرتکب نسبت





به قصاص و دیه می‌شود و با وجود آن، به طور کلی، وجوب اصل ضمان محل تردید قرار می‌گیرد و از این رو امکان اسقاط حق مفقود منتفی خواهد بود.

بدیهی است عدم مسئولیت جانی نسبت به دیه یا قصاص، اتخاذ و اکتشاهای تعزیری علیه جانی را در ازای عمل ممنوع ارتكابی - و نه نتیجه حاصل - منتفی نمی‌سازد. به بیان دیگر، درخواست قربانی در جنایات منحصر در نفی قصاص و دیه مؤثر است و با بقای توصیف حرمت فعل، مرتکب محکوم به تعزیر می‌گردد.

۵- منابع

- [1] Penney Lewis; "Right discourse and assisted suicide", *American Journal of law & Medicine*, Spring, 2001.
- [۲] شهید ثانی؛ مسالک الافهام؛ مؤسسه معارف الاسلامیه؛ ۱۴۱۶ هـ. ق.
- [۳] علامه حلی؛ قواعد الاحکام؛ قم؛ منشورات الرضی، ۱۴۰۴ هـ. ق.
- [۴] محقق حلی؛ شرایع الاسلام؛ تهران؛ انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- [۵] علامه حلی؛ ارشاد الازهان؛ قم؛ جامعه المدرسین، ۱۴۱۰ هـ. ق.
- [۶] علامه حلی؛ تحریر الاحکام؛ مشهد؛ مؤسسه آل البیت طوس.
- [۷] محقق اردبیلی؛ مجمع الفائدة؛ جامعه المدرسین، مؤسسه نشر آثار اسلامی، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- [۸] خویی، سید ابوالقاسم؛ مبانی تکمله المهاج؛ قم؛ ناشر لطفی، ۱۴۰۷ هـ. ق.
- [۹] نجفی، شیخ محمد حسن؛ جواهر الکلام؛ دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
- [۱۰] الشروانی و العبادی، حواشی الشروانی؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی.
- [۱۱] سرخسی، المیسوط، بیروت؛ دار المعرفه، ۱۴۰۶ هـ. ق.
- [۱۲] نووی؛ المجموع فی شرح المذهب؛ دار الفکر.
- [۱۳] نووی؛ روضه الطالبین؛ بیروت؛ دار الکتب العلمیه.
- [۱۴] کاشانی، ابوبکر؛ بدائع الصنائع؛ پاکستان؛ مکتب الحبیبه، ۱۴۰۹.
- [۱۵] ابن عابدین؛ تکلمه حاشیه ابن عابدین؛ دار الفکر، ۱۴۱۵.



- [۱۶] طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم؛ رساله سئوال وجواب ضمیمه غایه القصوی در ترجمه عروۃ الوثقی، بغداد.
- [۱۷] ابن العلامه؛ ایضاح الفوائد؛ مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۹ هـ. ق.
- [۱۸] البهوتی. کشف القناع، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸.
- [۱۹] احمد المرتضی؛ شرح الازهار؛ صیغ، ناشر غمضان، ۱۴۰۰ هـ. ق.
- [۲۰] یزدی، سید محمد کاظم؛ حاشیه المکاسب؛ اسماعیلیان.
- [۲۱] اصفهانی، شیخ محمد حسین؛ حاشیه المکاسب، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- [۲۲] الشربینی، محمد؛ مغنی المحتاج؛ دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷.
- [۲۳] روحانی، سید محمد صادق؛ فقه الصادق؛ قم: مؤسسه دار الکتب، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- [۲۴] حسینی شیرازی، سید محمد؛ القصاص؛ بی تا.
- [۲۵] مدنی کاشانی، آقا رضا؛ القصاص، للفقهاء والخواص؛ قم: المطبعه العلمیه، ۱۴۰۵ هـ. ق.
- [۲۶] ابن عابدین؛ حاشیه ردالمختار؛ دار الفکر، ۱۴۱۵ هـ. ق.
- [۲۷] السمرقندی؛ تحفه الفقهاء؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ج ۲، بی تا.
- [۲۸] ابن نجیم المصری؛ البحر الرائق؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- [۲۹] شیخ طوسی؛ المبسوط؛ المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ هـ. ق.
- [۳۰] خمینی، روح الله؛ تحریر الوسیله؛ قم: دار الکتب العلمیه اسماعیلیان.
- [۳۱] حر عاملی؛ وسایل الشیعه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- [۳۲] استفانی، گاستون ولواسور، ژرژ و بولوک، برنار؛ حقوق جزای عمومی، ترجمه حسن دادبان؛ دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۷.
- [۳۳] شهید اول؛ القواعد و الفوائد؛ قم: مکتبه المفید، بی تا.
- [۳۴] ابن فهد الحلّی؛ المذهب البارع؛ قم: جامعه المدرسین، ۱۴۰۷ هـ. ق.